



۹. فی الاستصحاب

ص ۲۳

عن الرضا عليه السلام: كان ابي عليه السلام اذا دخل شهر المحرم لا يرى ضاحكا و كانت ...

خواندن متن شروع درس: ۶:۰۰

الخامس أنّ المستفاد من تعريفنا السابق - الظاهر في استناد الحكم بالبقاء إلى مجرد الوجود السابق - أنّ

الاستصحاب يتقوم بأمرين

تتمه امر رابع:

در مورد فتامل آخر بحث نکته ای را تقدیم کردیم و آدرس های متعدد دادیم؛ در / ۲۹۲ صاحب تنقیح/ ۲۸/۵. ولی این فتامل را شاید کسی به جای دیگری بزند. شما اوثق / ۴۵ / ۵ را ملاحظه بفرمایید. علاوه بر احتمال دیروز در فتامل یک بیان دیگری دارد: الامر بالتامل اشاره الی امکان کون مراده بالظن (منظور شهید اول از ظنی که گفت) هو الظن النوعی المجامع للشک. ظن نوعی باشد که با شک قابل جمع است. شک به چه معنا؟ تساوی الطرفین. ظن نوعی با شک به معنیا تساوی الطرفین قابل جمع است. اگر این مراد مرحوم شهید باشد لا یبقی فی کلامه دلالة علی اعتبار الظن شخصی. دیگر از درون آن ظن شخصی به دست نمی آید. فلایتم حینئذ ما استظهره منه اولاً. شیخ انصاری فرمود استظهار می کنیم. البته توجه دارید نکته ای که دیروز به آن حساسیت به خرج دادیم؛ فضلا هم خارج از کلاس سوال کردند که این وجه یمكن چیست؟ وجه یمكن ممکن است همین باشد. که ما فیوول الی اجتماع الظن و الشک، شک را به معنای متساوی الطرفین بگیریم، یعنی همان معنای ابتدایی منطقی اش که به ذهن می آید؛ اگر شک پنجاه پنجاه باشد دیگر این ظن ظن شخصی نمی شود که. ما دیروز اگر آمدیم این ظن را ظن شخصی گرفتیم، به چه عنوانی بود؟ به این عنوان بود که آمدیم آن شک را، به معنای وهم گرفتیم. همان طور



که شیخ انصاری تصریح فرمود: و مراده من الشک مجرد الاحتمال. به معنای وهم است. چون وهم بود آن طرف شد ظن شخصی. این طور استظهار کردیم که شهید اول اعتبار ظن شخصی کرده. ولی اگر این شک به معنای خود متساوی الطرفین باشد، دیگر این ظن را نیم توانیم ظن شخصی بگیریم چون جمع نمی شود با هم. متساوی الطرفین با ظن شخصی که جمع نمی شود. انی می شود ظن نوعی. قابل جمع می شود. نوع برایشان ظن حاصل بشود یک شخصی برایش شک به معنای تساوی الطرفین.

آن وقت می دانید چه می شود نتیجه اش؟ اگر ما آن طوری که استظهار دیروز بود بگیریم عبارت را، دست برده ایم در شک. شک را به معنای وهم کرده ایم. اگر شک را به معنای خودش نگه داریم، دیگر این ظن را باید ظن نوعی بگیریم. که گفته که احتمال این که ظن شخصی باشد، شک به معنای وهم باشد، این ارجحیت دارد نسبت به آن یکی؟ به هر صورت در این تصرف در شک است. اگر هم نتوانیم هیچ کدام را بر دیگری ترجیح بدهیم این استظهار می رود زیر سوال. به هر صورت نمی توانیم چپی برداشت بکنیم. این تتمه ی عبارت اوثق است: و حمل الظن علی النوعی منه، و ان کان خلاف الظاهر، الا این که ان حمل الشک علی الوهم این هم خلاف ظاهر است ایضا و مع تعارضهما لا یتم الاستظهار المذكور. این بیان ممکن باشد.

شاید هم واقعا این فتاوا را شیخ به آن اصل بحث زده باشد ناظر به میکن. باز تنقیح آیت الله العظمی/۲۷/۵ را ببینید. ان شاء الله شب رسائل ۲۸۷/۳ و ۲۸۸ را مطالعه می کنید. اتفاقا آن جا باز این عبارت شهید تکرار می شود، کامل تر حتی (چون این جا شیخ یک مقداری اش را انداخته است، آن جا اصل عبارت شهید کامل تر می آید) و بعد هم مطالبی که شیخ انصاری ذیل آن بیشتر از این جا حدود یک صفحه یا بیشتر مطالبی دارد که ما حاصلش همین استظهار است و این عدم استظهار که تقدیم محضر کردیم. این هم وجه برای میکن.

نکته بعدی: مرحوم شیخ فرمود شما تعبیر این را داشتید: یقین لا ینقضه الشک. این تعبیر را از اخبار گرفتید.

مگر می شود کسی از اخبار استصحاب را حجت کند. بعد قائل بشود که مناط اعتبار استصحاب ظن است. این امکان ندارد. چرا امکان ندارد؟ چرا ما با نگاه به اخبار مناط اعتبار را ظن ندانیم؟ البته دیروز اشاره هایی به آن کردیم. ولی



برای جواب مفصل به یان سوال به سید ۳۵/۳ مراجعه کنید. می گوید می تواند نه ظن شخصی مراد باشد و نه ظن نوعی، دلایلی دارد. قبلش خودتان فکر کنید بعد عبارت ببینید.

نکته آخر: دو روز پیش آخر بحث وقتی خواستیم امر رابع را شروع کنیم گفتیم چهار قول در مساله است. ظن نوعی؛ ظن شخصی، عدم العلم بزوال الحاله السابقه؛ یک چهارمی هم نوشتیم که گفتم شیخ در عبارتش ندارد. عدم ظن بالخلاف. برای دیدن این عدم ظن بخلاف این آدرس ها را ببینید: اعتمادی ۱۵/۳، اوثق ۴۳/۵، قلائد ۴۰/۲ را ببینید. یک عبارتی عضدی داشت در ص ۱۱ «ان معنی استصحاب الحال...و لم یظن عدمه» تمام بحث پیرامون عبارت لم یظن عدمه عضدی است که آیا عضدی قائل به این قول هست یا قائل به این قول نیست. این سه آدرسی که دادم فضلا مباحثه کنند ان شاء الله تعالی به این قول هم مسلط بشوند.

آغاز امر پنجم: ۱۴:۱۵

الخامس:

مقدمه: در الموجز و اصول فقه بحثی پیرامون استصحاب داشتید به نام ارکان استصحاب. الموجز ص اول شروع استصحاب، اصول فقه / ص ۶۰۵ مقومات استصحاب. در درس عرض کردیم که نام این ها را ارکان یا مقوم گذاشته اند آیا درست است یا نه؟ یا باید تفسیر بشود؛ بگوییم بعضی از این ها رکن و مقوم اند ولی بعضی از این ها حاصل ارکان و مقومات اند. مثلا تعبیر شرایط. آن جا این ها را مفصل بحث کردیم. وقت نیست از این ها می گذریم. در تعداد این ها گفتیم اختلاف است؛ وجه اختلاف در تعداد را هم بیان کردیم؛ گفتیم چند وجه می شود بیان کرد: یکی این که برخی این ها را متداخل کرده اند؛ برخی این ها را رکن ندانسته اند و خارج از رکن دانسته اند؛ لذا تعداد این ها اختلافی شده. مثلا مرحوم مظفر ۷ امر بیان کرد؛ آیت الله سبحانی در مبسوط مصحح/۴/۱۳ فرموده: ۳ امر. بعضی پنج تا گفتند.



مرحوم مظفر یکی یکی شمرد:

۱. «الیقین» و المقصود به الیقین بالحالۃ السابقة سواء كانت حکما شرعیاً، أو موضوعاً ذا حکم شرعی
۲. «الشک» و المقصود منه الشکّ فی بقاء المتیقّن (کما این که در رسائل ۳۰۲/۳ دوباره روی همین مانور خواهد داد).

۳. (به تبع نائینی اجود/ ۱۶/۴) (نور این اجود را ندارد؛ نور اجود دو جلدی را دارد. این چهار جلدی است.) و فوائد/ ۱۶/۴) «اجتماع الیقین و الشکّ فی زمان واحد»: مرحوم مظفر فرمود در همان زمانی که شک در بقا داریم یقین نسبت به حالت سابقه هم در ما موجود باشد. بمعنی أن يتفق فی آن واحد حصول الیقین و الشکّ، بعد یک قید خیلی قشنگی زد: لا بمعنی أن مبدأ حدوثهما یكون فی آن واحد، نه خیر. به این معنا نیست که مبدا حدوث یقین و شک در آن واحد باشد. اتفاقاً غالب استصحاب ها این طور است که مبدا حدوث یقین مقدم است بر مبدا حدوث شک. به طوری که بحر الفوائد / ۶/ ۲۹۸ را هم در همین بحث بنیید می گوید این قدر موارد استصحاب این طور غالب است که یک عده اصلاً فکر کرده اند اصلاً استصحاب همین است که صفت یقین مقدم، صفت شک موخر. حال آن که این طور نیست. این فرد غالبی است. می تواند یقین و شک مقارن باشد؛ حتی یم تواند مبدا حدوث یقین موخر از مبدا حدوث شک باشد؛ مرحوم مظفر هم مثال هایی زد ما هم سر کلاس مثال هایی زدیم.

بعد ایشان فرمود با این رکن سوم اجتماع یقین و شک در زمان واحد، قاعده ی شک ساری خارج می شود. عرض کردیم یکی دیگر از اسم های استصحاب قاعده شک طاری است. در مقابل شک ساری که اسم دیگر قاعده الیقین است. چرا؟ فرمود به خاطر این که: لم يفرض ذلك الا فی ما اذا تبدل الیقین بالشک و سری الشک الی الیقین. چون در قاعده ی یقین سرایت می کند شک به یقین. می گفتیم مثلاً این: روز جمعه یقین داشتم به عدالت زید. روز شنبه شک می کنم در چه؟ در بقای عدالت؟ نه خیر؛ به عدالت زید در روز جمعه. این قاعده الیقین است. این شک ساری است؛ سرایت می کند به همان یقین. لذا فرمود این مخرج قاعده الیقین است.



۴. «تعدّد زمان المتیقّن و المشکوک»: باید زمان متیقّن سابق باشد؛ متیقّن متعلق یقین است؛ یقین آن صفت است. این ها را هم اشتباه نشوند. زمان متیقّن سابق، زمان مشکوک لاحق. ولی اگر زمانشان یکی باشد، فرمودند این دوباره می شود قاعده یقین.

۵. «وحده متعلق یقین و الشک» این خیلی بحث داشت. ان شاء الله در رسائل خواهیم رسید و سر جای خودش تقدیم محضر می کنیم. این وحدت متعلق یقین و شک، با آن وحدت قضیه ی متیقنه و مشکوک در درس های خارج امروزی ها مطرح می کنند ارتباطش چیست؟ خب دیگر این ها را می رسیم ان شاء الله به فضل الهی. به اندازه ی اصول فقه داریم یاد آوری می کنیم. فرمودند با این وحدت متعلق یقین و شک، یعنی وحدت متیقّن و مشکوک، قاعده مقتضی و مانع خارج می شود. چون در آن جا متعلق یقین و شک یکی نیست.

۶. «سبق زمان المتیقّن علی زمان المشکوک» فرمود با این رکن، خارج می شود استصحاب قهقرای (یا استصحاب قهقرائی). چرا که آن جا زمان مشکوک سابق است و زمان متیقّن لاحق است.

۷. «فعلیة الشکّ و الیقین» در تعلیلش فرمود چون یقین و شکی که در اخبار به کار رفته است (لاینبقض) (آن رجل) الیقین بالشک یا طبق برخی نقل ها: لا تنقض الیقین بالشک، وقتی الفاظ به کار می روند به عنوان عنوان برای احکام، ظهور دارند در این که منظور یقین و شک فعلی است کسائر الالفاظ فی ظهورها فی فعلیه عناوینها. بعد هم اثر این شماره هفت را فرمود که در درس عرض کردیم که آیت الله العظمی سبحانی اثری که برای این مورد هفتم مرحوم مظفر فرمود در تنبیه اول الموجز کامل تر بود از اصول فقه. لذا در این بحث الموجز را دیدنش جا دارد. البته امروز تکرار خواهد شد.

مرحوم شیخ می خواهند در این بحث دو مقوم برای استصحاب بیان کنند؛ بعد به تبع بیان این دو مقوم بگویند پس قاعده یقین (شک ساری) به آن استصحاب نمی گوئیم؛ برای ادله ی حجیت، آیا ادله ی حجیت استصحاب، اخبار، می توانند مفید باشند یا نه؟ دوباره این بحث را شیخ انصاری تکرار خواهد کرد در مباحث بعد که در آن جا



می فرمایند نه خیر ادله ی حجیت استصحاب یعنی اخبار به درد قاعده ی یقین و شک ساری نمی خورند. مخصوصا که مبنای این آقایان این است که استعمال لفظ در اکثر من معنی لا یجوز. این خواهد آمد. و یکی هم استصحاب قهقری، این هم خارج می شود.

بعد از این مطلب، در صفحه بعدی ایشان می خواهند امر هفتم مرحوم مظفر را که فعلیه یقین و الشک باشد، مطرح کند و بعد هم اثر فقهی این فعلیت یقین و شک در قالب دو فرع فقهی بیان بشود. رفقا الموجز را ذیل بحث تنبیه اول برای فعلیت یقین و شک ببینید.

برای این که عبارت کتاب دسته بندی شود، عبارت اوثق ۴۶/۵ که خوب دسته بندی کرده و نکات خوبی دارد را تقدیم محضر می کنم. اوثق خیلی قشنگ فرموده و تعبیرش به بیانی دقیق تر از شیخ انصاری است.

می فرماید استصحاب را تعریف کردیم: ابقاء ما کان و آن طور که بنده در کلاس گفتم - نه شیخ - از ابقای ما کان دو رکن و مقوم استصحاب به دست می آید. یکی یقین به وجود شیء (یا یقین به عدم شیء) فی السابق (رکن اول)، دوم عروض الشک فی بقاء المتیقن سابقاً؛ شک عارض نه شک؟. این دو رکن.

بعد اوثق می گوید «هذان الامران یرجعان الی اعتبار امور فی جریان الاستصحاب» لذا امثال اوثق دیگر دو رکنی هستند. هیچ وقت هفت یا پنج رکنی نخواهند شد. این دو امر برگشتشان می دانید به چیست؟ به این است که برای استصحاب باید اموری شرط بشود. که سه تایش در عبارت آمده.

۱: حصول یقین بالوجود السابق حین عروض الشک سواء کان یقین حاصلًا حین الوجود ایضًا ام لا.

۲: ان یكون الشک لاحقًا بالیقین بمعنی تقدم المتیقن علی المشکوک

۳: فعلیه الشک فلا یکفی الشک الشانی و التقدیری لانه المنساق من الشک الماخوذ فی الاخبار



چون این دو رکن را به دست آوردیم از ابقای ما کان سه امر از این ها به دست می آید.

۱. این اگر بخواهیم طبق مرحوم مظفر پیش برویم می شود رکن سوم مرحوم مظفر. در زمان عروض شک ما یقین به وجود سابق را داشته باشیم. حالا می خواهد آن یقین حاصل باشد حین وجود آن شیء که مثلا حکم باشد یا موضوع دارای حکم شرعی باشد، یا یقین حاصل نباشد. می توانید بگویید این عبارت ناظر به چیست؟ «سواء کان الیقین حاصل حین الوجود ایضا ام لا». این همان عبارتی بود که از مرحوم مظفر خواندم و شرح کردم. معادل این است که منشأ حدوث یقین می تواند مقدم بر منشأ حدوث شک باشد، می تواند مقارن باشد و می تواند موخر باشد.

۲. شک لاحق به یقین باشد. این درون خودش هم شماره چهار را دارد، چون تقدم، یعنی تعدد زمانی، هم رکن ششم را.

۳. فعلیت شک. شک شانی و تقدیری، اگر ... در اصول فقه می گفتیم تعبیر آقایان این است: لو التفت لشک، در درس تعبیر به «لوی» می کردم؛ اگر التفات پیدا می کرد شک می کرد؛ حالا که غافل است؛ پس التفات ندارد پس شک نمی کند. نسبت به غافل هم صفت نفسانی بی معناست؛ یکی از صفات نفسانی، شاک بودن است.

این فعلیت شک را از کجا به دست آوردیم؟ همان عبارتی که از مرحوم مظفر خواندم. چون تعبیر شکی که در ماخوذ در اخبار است، ظهور دارد در فعلیت. مبحث المشتق رجوع بفرمایید اگر یادتان رفته. این حاصل صفحه اول است. این مقدار را بخوانم تا ص دوم تقدیم محضر کنم.

تطبیق: ۱۰:۳۲

الخامس:



أَنَّ الْمُسْتَفَادَ مِنْ تَعْرِيفِنَا السَّابِقِ - الظَّاهِرِ (صِفَتِ تَعْرِيفِ) فِي اسْتِنَادِ الْحُكْمِ بِالْبَقَاءِ (ابْقَا) إِلَى مَجْرَدِ الْوُجُودِ السَّابِقِ (اَيْنِ)

«الی مجرد...» ذهن شما را به سمت جایی می برد یا نمی برد؟ عبارت ص ۹ کتاب: فعله الابقا هو انه كان؛ آن هو انه كان همین مجرد وجود سابق است. فیخرج ابقا الحكم لاجل وجود علته او دلیله. - أَنَّ (خبر برای ان اول) الاستصحاب يتقوم بأمرین (الان شیخ انصاری تعبیرش تقوم است.):

أحدهما (اولی اوثق است): وجود الشيء (مثل وجوب نماز جمعه) (مثل عدالت زید) فی زمان (زمان حضور)

(دیروز)، سواء علم به (شیء) فی زمان وجوده أم لا (چه ما علم در زمان وجود شیء داشته باشیم چه این علم بعدا پدید بیاید. این معادل همانی است که عرض کردیم. منشا حدوث یقین. تمهید ۳۷۳/۸ را ببینید به همین نکته اشاره کرده). نعم (چون گفت سواء علم به آن شیء فی زمان وجوده ام لا بعد یک سوالی تولید می شود: به هر صورت یک نکته ای که مطرح است این است که حصول یقین بالوجود السابق حین عروض الشک؛ این حصول یقین را ما داریم؛ می گوید بله این مقدار مسلم است. که این یقین دیگر در زمان عروض شک باید محرز باشد. یا محرز وجدانی یا محرز تعبدی. یا به وسیله ی بینة مثلا؛ اماره یا به وسیله ی علم وجدانی). لا بدّ من إحرار ذلك (وجود شیء فی زمان سابق) حین إرادة الحكم بالبقاء (یعنی حین الاستصحاب) بالعلم (متعلق به احراز) (یا به وسیله ی وجدان) أو الظنّ المعتمَر (یا به وسیله ی ظنّ معتبر مثل بینة. شهادت داده باشند به عدالت زید). و أمّا (این اما دارد می گوید این قید مخرج قاعده ی یقین است. چون در قاعده ی یقین ما فقط به خاطر این که شک ساری را داریم (مثال: جمعه یقین به عدالت زید؛ روز شنبه، شک در عدالت روز جمعه ی زید). مشخص می شود این یقین به عدالت زید در روز جمعه صرف یک اعتقاد بوده است؛ این اعتقاد در مقابل آن وجود است. در استصحاب وجود؛ در قاعده ی یقین یک اعتقادی که بعدا مشخص می شود که این اعتقاد مثلا دچار تزلزل است). مجرد الاعتقاد (مجرد الاعتقاد در مقابل وجود) بوجود شیء فی زمان مع زوال ذلك الاعتقاد فی زمان آخر (کی زوال پیدا می کند؟ که شک